

# مبادی و مقومات امر والا در نظریه زیبایی‌شناسی کانت

حسین کلباسی‌اشتری

تاریخ دریافت: ۸۵/۱۲/۱۸

دانشیار فلسفه دانشگاه علامه طباطبائی

تاریخ تأیید: ۸۶/ ۲/۱۵

## چکیده

گفته شده که پایه و تأسیس زیبایی‌شناسی مدرن را در فلسفه نقادی کانت باید جستجو کرد. اگر چه قبل از او در آثار متفکرانی چون بومگارتن، هاجسون یا شافستبری نیز می‌توان رگه‌هایی از تأملات زیباشناختی را ملاحظه کرد. با در نظر گرفتن اینکه در این عرصه همانند سایر عرصه‌های اندیشه کانت نوعی تحول و تطور تدریجی دیده می‌شود. ولی با استناد به سومین نقد کانت، طرح و تبیین پرسش اصلی او، نحوه ورود به حوزه مباحث و جستجوی استعلایی یا مبادی ضروری و کلی احکام ذوقی، پژوهشی حائز اهمیت است.

نظر به اینکه در حوزه زیبایی‌شناسی کانت، صورت احکام - یعنی احکام ذوقی - بر اساس چهار وجه نظر کیفیت، کمیت، نسبت و جهت بررسی می‌شود، ظاهراً ابداع کانت چندان برجسته نیست، ولی در واقع با ورود کانت در عرصه بحث و ارزیابی «امر والا» و یافتن مبادی آن در نسبت با قوای شناسایی و توجیه شرایط و متعلقات آن، هرچند مسبوق به تأملات کسانی چون «لونگینوس» است، ولی پردازش و نتایج حاصل از تأمل کانت در این زمینه و تمایزاتی که در این باب عرضه می‌دارد کاملاً بدیع - و البته بحث برانگیز - است. در این مقاله تلاش می‌شود ضمن مرور اجمالی موضوع و طرح ملاحظات برخی مفسران کانت، به نتایج حاصل از پژوهش وی نیز نظری افکنده شود.

واژه‌های کلیدی: غایت‌مندی، حکم ذوقی، حس مشترک، امر والا، والای پویا، والای ریاضی

## مقدمه

در سومین اثر نقادانه کانت یعنی نقد قوه حکم<sup>۱</sup>، معنای «امر والا»<sup>۲</sup> و تحلیل مبادی و نتایج آن مورد بحث و تأمل قرار گرفته است. می‌توان گفت تأملات زیباشناختی و احکام مربوط به آن متعلق به اواخر حیات فلسفی کانت است، بدین قرار که نقد قوه حکم در سال ۱۷۹۰ منتشر شده، در حالی که نقد عقل محض و نقد عقل عملی در سال‌های ۱۷۸۱ و ۱۷۸۸ انتشار یافته است. اما در عین حال کانت در دوره ماقبل نقادی تأملاتی در دو زمینه «زیبایی‌شناسی» و «غایت‌شناسی» - یعنی همان دو بخش اصلی نقد سوم - داشته است که از جمله آنها می‌توان به تقریر رساله‌ای با عنوان تاریخ کلی طبیعت و نظریه درباره آسمان به سال ۱۷۵۵ اشاره کرد که در آن دشواری کشف «غایات طبیعی» را گوشزد کرده و همچنین در دوره مذکور نیز رساله‌ای در این زمینه با

1- Critique of Judgment  
2- The Sublime (Das Erhabene)

عنوان در باب *امر زیبا و امر والا* (۱۷۶۴) نوشته بود که عمده مطالب آن به ملاحظات اجتماعی و انسان‌شناختی اختصاص داشت. وی در این رساله منکر اصول ذوقی مورد نظر او در تقدیم سوم بوده و اعتقاد داشته است که احکام ما در مورد زیبایی تماماً متکی بر لذت و اساساً حسّی است و لذا تنها به حوزه مطالعات تجربی مربوط می‌شود. باز در این زمینه می‌توان به نامه‌ای از او خطاب به راینهولد<sup>۱</sup> متفکر هم‌وطنش اشاره کرد که در آن نامه به طرح اولیه ساختار ماتقدمی برای دو بحث «زیبایی‌شناسی» و «غایت‌شناسی» اشاره کرده است. می‌توان گفت کانت اساساً تا سال ۱۷۷۰ بر این اعتقاد بود که درک زیبایی صرفاً مبتنی بر نوعی احساس است و در نتیجه «لذت» و «آلم» از جنبه‌ای کاملاً محسوس برخوردارند و احتمالاً قرابت معنایی «محسوس» و «زیباشناسی» در واژه یونانی «استاتیک» نیز در این برداشت بی‌تأثیر نبوده است؛ اما به هر ترتیب جستجوی «شرایط ماتقدم صدور حکم» به نحو عام وی را به عرصه دیگری یعنی «مبادی احکام تأملی» به نحو خاص رهنمون ساخته است.

بدین ترتیب تحول دیدگاه او در حوزه احکام ذوقی و مبادی امر زیبا<sup>۲</sup> و والا در دوره نقادی بسیار چشمگیر است، اما در عین حال فراموش نکنیم که متأثر از آراء و دیدگاه‌های اسلاف او نیز می‌باشد. در این زمینه کتاب مشهور *درباره والا بی اثر* «لونگینوس»<sup>۳</sup> (فیلسوف رومی سده اول میلادی) و نیز کتاب *جستاری فلسفی در خاستگاه تصورات ما درباره والا و زیبا*<sup>۴</sup> اثر «ادموند برک»<sup>۵</sup> (متفکر انگلیسی، ۱۷۲۹-۱۷۹۷) و بالاخره کتاب بسیار مهم *زیبایی‌شناسی*<sup>۶</sup> اثر «بومگارتن»<sup>۷</sup> (فیلسوف آلمانی، ۱۷۱۴-۱۷۶۲) که همگی حاوی ملاحظاتی درباره امر زیبا و مبادی حس زیباشناختی هستند، در تکوین دیدگاه کانت موثر افتاده‌اند. پیگیری تحول دیدگاه کانت در این زمینه از آغاز تا زمان تصنیف نقد سوم می‌تواند موضوعی مهم و قابل تأمل باشد، ولی به جای آن، تقریری از مبادی و مقومات زیباشناسی کانت با تأکید بر تحلیل «امر والا» بر مبنای نقد سوم احتمالاً آموزنده‌تر است. آنچه که در این نوشتار مورد تحلیل و ارزیابی قرار گرفته است این است که، با توجه به شیوه کانت در فلسفه نقادی، آیا می‌توان مبادی معرفتی «امر والا» را در فاعل شناسا همانند حوزه‌های شناخت و اخلاق تعیین کرد؟ و در این میان نقش «مقولات فاهمه» و «قوه خیال» و نسبت میان این دو به درستی توجیه شده است؟

1- Reinhold (1758-1823)

2- The Beauty

3- Peri Hyposous

4- Longinus

5- A Philosophical Enquiry into the Origin of Our Ideas of the Sublime and the Beautiful

6- Edmund Burke

7- Aesthetica

8- Alexander Gottlib Baumgarten

در مقدمه باید گفت قبل از کانت، تأمل در معنای «امر والا» و ظهورات آن در محصولات هنری توسط «لونگینوس» فیلسوف رومی قرن نخست میلادی در رساله‌ای با عنوان *درباره امر والا*<sup>۱</sup> صورت پذیرفته بود ولی اجمالاً اشاره می‌کنیم که، اولاً: توجه اصلی لونگینوس در این رساله به فرآورده‌های هنری نظیر شعر و نمایش‌نامه جلب شده و اجزای هر یک از آنها به لحاظ ساختاری مورد کنکاش قرار گرفته است. ثانیاً: در انتساب این اثر به نویسنده مذکور تردیدهایی وجود داشته و دارد. محققان نام نویسنده را «لونگینوس مجعول»<sup>۲</sup> گذارده‌اند، زیرا بنا بر قولی شخصی به نام «کاسیوس لونگینوس»<sup>۳</sup> در قرن سوم میلادی نویسنده آن تلقی شده ولی اکنون با توجه به برخی ارجاعات و شواهد داخل متن مشخص شده که تاریخ نگارش اثر به قبل از قرن سوم و احتمالاً نیمه نخست قرن اول میلادی باز می‌گردد.<sup>۴</sup>

بدین ترتیب هر چند پژوهش کانت به لحاظ واژگان مسبوق به سابقه است، ولی رهیافت نقادی و استعلایی او در این زمینه کاملاً نوآورانه است.

می‌دانیم که نقد قوه حکم از دو بخش اصلی تشکیل یافته است: نخست «نقد قوه حکم زیبایی‌شناسی» که موضوع آن بررسی شرایط پیشینی امکان صدور حکم زیباشناختی است (یعنی حکم به اینکه چه چیزی زیباست یا زیبا نیست) و دوم «نقد قوه حکم غایت‌شناسی» است که به نحوی از نتایج بخش نخست به‌شمار می‌رود. مطابق سنت فلسفه نقادی، کانت در اثر اخیر نیز «حکم زیباشناختی» و «حکم غایت‌شناختی» را ذیل دو عنوان «تحلیل» و «دیالکتیک» مورد بررسی قرار داده است، چرا که فرض او این بوده که هر دو سنخ از احکام قهراً با مفاهیم «فاهمه» نسبت دیالکتیکی پیدا می‌کنند، یعنی از سویی با این دسته از مفاهیم نسبت متقابل می‌یابند و از سویی دیگر نسبت متعارض. می‌توان چارچوبه مباحث این اثر را بدین ترتیب ترسیم کرد:

#### نقد قوه حکم

پیش‌گفتار: بیان ضرورت بحث فلسفی در «حکم ذوقی» و «داوری غایت‌شناسانه».

بخش اول: نقد حکم زیبایی‌شناسانه شامل «تحلیل» حکم زیبایی‌شناسی و «دیالکتیک» حکم

زیبایی‌شناسی؛

بخش دوم: نقد حکم غایت‌شناسانه (مشمول بر بحث «تحلیل» و «دیالکتیک» حکم غایت‌شناسانه).

بنا بر دیدگاه کانت، از آنجا که میان «حکم کردن» با «فکر کردن» - به معنای خاص کلمه - تفاوت

1- Russell, D.A., "Longius on the Sublime, Clarendon, Oxford, 1964

گفتنی است ترجمه فارسی این اثر به دست آقای سیدرضا حسینی و توسط انتشارات نگاه در سال به چاپ رسیده است.

2- Pseudo Longinus

3- Cassius Longinus (213-273 AD)

4- *Ibid.*, XII

بنیادین وجود دارد، بنابراین میان «احکام نظری»<sup>۱</sup> و «احکام تأملی»<sup>۲</sup> نیز تمایز قابل توجهی وجود دارد. به عقیده او در ذات احکام تأملی نوعی نظر به «غایت» مندرج است که در احکام نظری محض دیده نمی‌شود. اکنون طرح این سؤال مهم ضرورت دارد که «لذت» حاصل از متعلق معین - که بعداً تحت دو عنوان «زیبا» و «والا» متمایز می‌شوند - چگونه کلیت می‌یابند؟ کلیتی که با قوانین عام علمی (در حوزه شناسایی نظری) و قوانین اخلاقی (در حوزه افعال) شباهتی ندارد، کلیتی که می‌تواند و احتمالاً «باید» ناشی از اعمال صور پیشینی ویژه خود باشد و از سویی دیگر با احوالات و عناصر روان شناختی - و حتی شخصی - نیز بی‌ارتباط نیست. آنگاه کانت نتیجه می‌گیرد که به منظور بررسی جامع این سنخ از احکام، باید از دو منظر «زیباشناختی» و «غایت شناختی» به آنها نگریست، زیرا «زیبا» در وهله نخست به نظر می‌رسد از هرگونه «غایت» بیرونی عاری بوده و می‌تواند به شکل «محض» تعیین یابد. در عین حال حکم زیبایی‌شناسی به نوبه خود مشتمل بر دو باب است: «تحلیل امر زیبا» و «تحلیل امر والا».

پرسش کلیدی زیبایی‌شناسی فلسفی این است: آیا جایز است حکمی صادر کنیم که صرفاً متکی بر «لذتی» باشد که از درک مفهومی چیزی حاصل شده است (یعنی احساس لذت به وساطت مفهومی از سنخ مفاهیم ذهنی و مشترک تعیین یابد)، در حالی که این سنخ از احکام این الزام را به وجود می‌آورد که دیگران هم موافق آن باشند؟ کانت در اصل ابداع و نوآوری خود درباره هنر را تحلیل «امر زیبا» خوانده است. در این تحلیل، او همان ابزار بررسی منطقی آشنا و معمول خود را به کار گرفته یعنی مورد زیبا را از مناظر چهارگانه «صور منطقی احکام»<sup>۳</sup> بررسی کرده است. نتیجه کار از سویی قدرت نبوغ او را نشان می‌دهد و از سوی دیگر چهار تعریف جزئی از زیبایی بدست می‌دهد که همراه با یکدیگر احتمالاً بتوانند تعریف جامعی از زیبایی را عرضه بدارند.

### تحلیل «امر والا» در نقد سوم

«تحلیل امر والا» در دوره نقادی و در کتاب نقد قوه حکم، جایگاه مشخصی در نظام فلسفی کانت دارد؛ بدین معنی که این بحث علاوه بر وجه زیبایی‌شناختی، روان‌شناختی و اخلاقی، برای نخستین بار وجه فلسفی نیز پیدا می‌کند. پس از گذشت حدود هیجده قرن از طرح زیبایی‌شناسی امر والا توسط «لونگینوس»، مطمئناً کانت تنها متفکری است که در کنار وجوه زیباشناختی و اخلاقی

1- determinant judgments  
2- reflective judgments

۳- یعنی کمیّت، کیفیت، نسبت و جهت.

امر والا، ارزش فلسفی هم برای آن تقریر می‌کند و بر همین مبناست که به اعتقاد برخی محققان، کانت مبحث زیبایی‌شناسی امر والا را به حد کمال خود می‌رساند. برای روشن تر شدن جایگاه این موضوع در نظام فلسفی کانت، تبیین چگونگی پیوند قوای سه‌گانه «فهم، حکم و عقل» به منزله تمهیدی برای تحلیل امر والا - هرچند به اختصار - ضرورت دارد.

کتاب نقد قوه حکم با محوریت سه پرسش اصلی به تحلیل پیوند میان قوای مذکور می‌پردازد. این سه پرسش عبارتند از:

۱. آیا «قوه حکم» که در ترتیب قوای شناختی ما حلقه‌ای واسط میان «فهم» و «عقل» را

تشکیل می‌دهد، دارای اصول پیشینی مختص به خود هست یا خیر؟

۲. آیا این اصول، «اصولی تقویمی» (قوام‌بخش)<sup>۱</sup> یا صرفاً «تنظیمی» (نظام‌بخش)<sup>۲</sup>

هستند؟

۳. آیا این قوه به مثابه حلقه واسطی میان قوه شناخت و قوه میل، می‌تواند قاعده‌ای پیشینی

برای احساس «لذت»<sup>۳</sup> و ألم فراهم می‌کند؟ (کانت، نقد قوه حکم، ۱۳۷۷: ۵۶)

کانت در آغاز نقد سوم، تمامی قوا یا قابلیت‌های نفس را به سه قوه تحویل می‌کند: «قوه شناخت»، «احساس لذت و الم» و «بالاخره «قوه میل»». در مورد قوه شناخت، فاهمه با ساختار پیشینی خود برای طبیعت به مثابه متعلق حس قانونگزاری می‌کند؛ و در مورد قوه میل، عقل به نحو پیشینی برای اختیار و آزادی به‌عنوان امور فوق محسوس قانونگزاری می‌کند. بدین ترتیب میان این دو قلمرو که دو حوزه امور محسوس و غیرمحسوس هستند - و یا به عبارت دیگر دو حوزه «پدیدارها» و «امور نفس‌الامری» را تشکیل می‌دهند - شکافی ایجاد می‌گردد که وجود واسطی برای پیوند میان این دو قوه ضروری است.

از دیدگاه کانت، این رابطه توسط قوه حکم به نحو پیشین صورت می‌گیرد و در میان قوای شناخت و میل، «احساس لذت و الم» قرار می‌گیرد، بدین ترتیب که خود وی تحلیل می‌کند: «[قوه حکم]... مفهوم واسطی را میان مفاهیم طبیعت و مفهوم اختیار فراهم می‌کند که گذار از نظری محض به عملی محض، گذار از قانون‌مندی موافق با اولی به غایت نهایی موافق با دومی را میسر می‌سازد و این کار را به کمک مفهوم «غایت‌مندی»<sup>۴</sup> طبیعت انجام می‌دهد؛ زیرا از این طریق است که امکان غایت نهایی که فقط می‌تواند در طبیعت و هماهنگ با قوانین آن فعلیت یابد، شناخته می‌شود. فهم، توسط امکان قوانین پیشین خود برای طبیعت، دلیل این را که طبیعت فقط به مثابه پدیداری

---

1- constitutive  
2- regulative  
3- Pleasure (Vergnügt)  
4- The finality

برای ما شناخته می‌شود بدست می‌دهد و با این کار درعین حال به فرولایه فوق محسوس طبیعت نیز اشاره دارد اگرچه آن را کاملاً نامعین باقی می‌گذارد. قوه حاکمه، به کمک اصل پیشین خود [که غایت‌مندی طبیعت است] برای داوری درباره طبیعت بر طبق قوانین خاص ممکن آن، فرولایه فوق محسوس را (هم در ما، هم در خارج از ما) به کمک قوه عقلی خویش تعیین پذیر می‌کند. اما عقل، به کمک قوانین عملی پیشینش آن را تعیین می‌بخشد و بنابراین قوه حاکمه گذار از قلمرو مفهوم طبیعی به قلمرو و مفهوم اختیار را میسر می‌کند» (همان، ۹۵-۹۴)

البته این گذار و «انتقال پذیری»<sup>۱</sup> در قلمرو قوه حکم تأملی<sup>۲</sup> - یا همان قوه حکم - صورت می‌پذیرد. بنا به فرض کانت، ادراک تا آنجا که جزئی است، داخل در زمره «احکام» نیست و بنابراین شمول و کلیت، وصف اجتناب ناپذیر هرگونه حکمی از اقسام احکام ممکن است. تا اینجا ظاهراً نظر کانت این است که کلیت مورد نیاز «امر مطبوع و زیبا»، در قوه حکم حاصل می‌شود. صورت می‌پذیرد. طبق تعریفی که کانت از «قوه حکم» عرضه می‌کند: «... به طور کلی قوه‌ای است که جزئی را به عنوان اینکه داخل در تحت کلی است، تعقل می‌کند و با تقسیم‌بندی، دو حکم تعیینی<sup>۳</sup> و حکم تأملی را متمایز و مشخص می‌سازد که اگر جزئی داده شده باشد و بناست کلی آن پیدا شود، در این صورت قوه حاکمه، تأملی است...» (همان، ۷۲) و قوه حاکمه تعیینی، فقط جزئیات را تحت قوانین کلی استعلایی<sup>۴</sup> داده شده توسط فهم قرار می‌دهد، قانون برایش به نحو پیشین معلوم و مشخص است، اما قوه حاکمه تأملی، برای صعود از جزئی [در قوانین طبیعت] به کلی [که غایت‌مندی طبیعت است و شرط استعلایی اطلاق قوه حکم ما را تشکیل می‌دهد] نیاز به اصل استعلایی به عنوان قانون دارد که تنها از خودش می‌تواند بدست آورد و نمی‌تواند آن را از خارج (تجربه) کسب کند» (همان، ۷۳)

معنی این سخن آن است که در واقع انسان به واسطه تأمل در احساس خاص خود به کلیت مورد نیاز برای صدور حکم می‌رسد.

اصل استعلایی قوه حاکمه که تنها اعتبار آن به قوه حکم تأملی است و نه قوه حکم تعیینی، «اصل غایت‌مندی طبیعت» است و این اصل غایت‌مندی، همان اصل پیشین و بنیادی در قوه حکم است که شرط کلی را که در اشیاء فقط تحت آن می‌توانند به طور کلی متعلقات شناخت ما باشند، به

1- The communicability  
2- The faculty of reflective judgment  
3- The determinate judgment

۴- Transcendental: عاملی در تجربه که بدون آن حصول تجربه امکان‌پذیر نیست. وقتی می‌گوییم فلان مفهوم «استعلایی» است، مراد این است که مستقل از تجربه و مطلقاً برای هرکس در هر جا و در هر زمان معتبر است ولی وجودش وابسته به ما و تفکر ماست. (کورنر، *فلسفه کانت*، ص ۵۶) کانت با این روش، به دنبال ایجاد شرایط کلی و ضروری «شناخت و ادراک» در نقد اول، «اختیار و آزادی» در نقد دوم و «غایت‌مندی» قوه حاکمه در نقد سوم بود.

نحو پیشین متصور سازد (همان، ۷۵۲). اصل کلی غایت‌مندی نشان می‌دهد که طبیعت، همه جا اهداف و غایاتی را به نمایش می‌گذارد و قوانین جزئی موجود در طبیعت، در نظامی غایت‌مند به وحدت می‌رسند، وحدتی که از عقل و اندیشه منشأ طبیعت حاصل می‌شود. در اینجا به نظر می‌رسد کانت تحت تأثیر آرای «لایب‌نتیز» و «کریستیان ولف» در زمینه اصل غایت‌مندی عالم بوده و البته روشن است که بعدها از آن فاصله می‌گیرد.

«فیلونکو»، مترجم و شارح فرانسوی آثار کانت می‌گوید، احساس «لذت و الم» نیز که با قوه حکم مرتبط است، اصل غایت‌مندی را به نحو پیشین دارد و با هنر (زیبا و والا) که کاملاً با استعداد مخصوص انسان برابری می‌کند، مناسبت دارد. این غایت‌مندی، غایت بدون غایت در اثر هنری یا در اشیای زیبای طبیعت است، جایی که هیچ هدفی را مورد توجه قرار نمی‌دهد (Phionenko, 1972: 182) در نهایت باید گفت که قوه حکم (تأملی) دارای اصل پیشینی غایت‌مندی است که هماهنگی لازم را میان دو قوه «فهم» و «عقل» و قلمرو «طبیعت» و «اختیار» برقرار می‌سازد؛ ضمن اینکه این اصل، نظیر مبانی و اصول عقل، «تقویمی» نیست بلکه «تنظیمی» است. طبق جدولی که کانت در قسمت پایانی مقدمه نقد قوه حکم ترسیم می‌کند (نقد قوه حکم، ۹۶)، پیوستگی و ارتباط میان قوای سه‌گانه و حوزه‌های سه‌گانه معرفت‌شناسی، اخلاق و زیباشناسی و هنر در نظام فلسفی وی به خوبی نمایان می‌گردد. (کانت، ۱۳۷۷: ۹۶)

اما پرسشی که می‌تواند ما را به جایگاه «تحلیل امر والا» در نظام فلسفی کانت رهنمون کند، این است که احساس لذت و الم که پل ارتباطی میان «میل» و «قوای شناسایی» است، چگونه برانگیخته شده و خود را آشکار می‌سازد؟ این موضوعی است که در احکام ذوقی که فقط احکامی «زیباشناختی» هستند نه «معرفتی» و با حکم در باب «امر زیبا» و «امر والا»، مرتبط می‌گردند، پاسخ داده می‌شود. همان گونه که ذکر شده نقد قوه حکم بر دو بخش زیباشناختی و غایت‌شناختی استوار است که در اینجا با توجه به موضوع اصلی این نوشتار تنها به «تحلیل امر والا» می‌پردازیم، یعنی آنچه که به لحاظ کیفی، احساس الم را در درون انسان برمی‌انگیزد و بنابراین از تحلیل سایر بخش‌های اثر صرف نظر می‌کنیم.

کانت در مبحث «والا» به تحلیلی عمیق از موضوع مورد بحث پرداخته تا آنجا که بسیاری از متفکران، از جمله شوپنهاور، این تحلیل را بهترین بخش نقد قوه حکم تلقی می‌کنند.<sup>۱</sup> به تبعیت از روش خود کانت قبل از ورود به این مبحث، در ابتدا به وجوه تمایز و اشتراک امر زیبا و امر والا می‌پردازیم.

1- Cassirer, H. W., *A Commentary on Kant's Critique of Judgment*, London, 1938, p. 48.

الف- وجوه اشتراک و اختلاف «امر زیبا»<sup>۱</sup> و «امر والا»<sup>۲</sup>

می‌دانیم که بخش نخست نقد قوه حکم و در ضمن عنوان «نقد حکم زیبایی شناسی»، به ترتیب دو قسمت «تحلیل امر زیبا» و «تحلیل امر والا» بحث و بررسی شده است. کانت در قسمت اول، احکام زیباشناختی را که تنها احکامی ذوقی هستند نه معرفت‌شناختی، در چهار «دقیقه»<sup>۳</sup> و به ترتیب برحسب مقولات چهارگانه «کیفیت»، «کمیت»، «نسبت» و «جهت» مورد تحلیل قرار می‌دهد. گفتنی است که هر چند وی در نقد سوم مطابق چهار «وجه نظر» مربوط به مقولات فاهمه در نقد اول بحث می‌کند، ولی به ظرافت در اینجا به جای «کمیت»، نخست به بررسی «کیفیت» احکام ذوقی توجه کرده است. به طور خلاصه و فهرست‌وار نتایجی که از این تحلیل حاصل می‌شود، بدین صورت است:

دقیقه اول: حکم ذوقی برحسب «کیفیت»، رضایتی را ایجاد می‌کند که فاقد هرگونه علاقه و به طور کلی آزاد است؛ بدین معنی که وقتی درباره یک تصور صرف طبیعی و عینی، حکم ذوقی ما با رضایتی همراه می‌شود، نباید جانبدارانه باشد، زیرا در این حالت، حکم ذوقی «محض» نخواهد بود. این نشان می‌دهد که در دقیقه نخست، حکم زیباشناختی، حکمی محض و فارغ از احساس لذت است و به عبارت دیگر تصویر زیبا، تنها نسبتی را که با احساس لذت و الم برقرار می‌کند، «رضایت از خوشایندی» آن است و بس.

دقیقه دوم: حکم ذوقی برحسب «کمیت» با رضایتی همگانی و کلی همراه می‌گردد. وقتی رضایت حاصل از تصور زیبایی، فاقد علاقه و آزاد باشد پس باید برای همگان رضایتی را حاصل کند، زیرا بر هیچ تمایل یا علاقه‌ای مبتنی نیست. درست است که هر کسی ذوق مخصوص به خود را دارد ولی این در مورد حکم زیبایی‌شناختی، صدق نمی‌کند و هر شخصی، همین که چیزی را «زیبا» بنامد، رضایت حاصل از تصور زیبایی خود را به دیگری هم نسبت خواهد داد. البته این کلیت و همگانی بودن رضایت از تصور زیبا، اعتباری ذهنی دارد.

دقیقه سوم: حکم ذوقی برحسب «نسبت»، زیبایی را صورت «غایتمندی بدون تصور غایت» (یا غایت بدون غایت) از یک عین تعریف می‌کند. بنا به نظر «اشتفان کورنر»، مهم‌ترین تعریف در باب زیبایی، «شاید آن باشد که تحت مقوله نسبت آمده است» (اشتفان کورنر، ۱۳۷۶: ۳۴۱). کانت دو نوع «زیبایی آزاد» و «زیبایی صرفاً مقید» را در نظر می‌گیرد که تنها زیبایی آزاد، که زیبایی قائم به ذات این یا آن شیء خوانده می‌شود و تحت هیچ مفهوم غایتی خاص قرار نمی‌گیرد، همانند زیبایی‌های طبیعی<sup>۴</sup> مورد التفات است. (کانت، ۱۳۷۷: ۱۳۵)

1- The Beauty  
2- The Sublime  
3- Moment (وهله یا مرحله)  
4- Natural beauties



دقیقه چهارم: حکم برحسب «جهت»، ضرورت موافقت همگانی را در رضایت از زیبایی بدون دخالت هیچ مفهومی، در پی دارد؛ این ضرورت، امری مشروط به مبنای مشترکی در انسان‌ها خواهد بود که «حس مشترک» (عقل سلیم)<sup>۱</sup> انسانی نامیده می‌شود. البته این حس مشترک دارای اعتبار ذهنی و کلی است که تنها به واسطه احساس خوشایندی یا ناخوشایندی یک تصور از عین، مشخص و معین می‌گردد و به مفاهیم ارتباطی ندارد.

همان‌طور که کانت، خود مدعی است، «تحلیل امر والا» در قسمت دوم بخش زیبایی‌شناسی، همانند «تحلیل امر زیبا»، رضایتی را دربر دارد که به واسطه قوه حکم تأملی، تحت چهار مقوله «کمیت» واجد اعتبار کلی، برحسب «کیفیت» فاقد علاقه (و احساس المی است مربوط به قوه داوری زیبایی‌شناختی درباره یک شیء)، برحسب «نسبت» یک غایت‌مندی ذهنی و بالاخره از باب «جهت» ضروری شناخته می‌شود؛ و تنها اختلاف در این است که در رابطه با حکم در باب احساس امر والا، از «کمیت» به‌عنوان دقیقه نخست حکم زیباشناختی آغاز می‌کند (همان، ۱۶۰). با وجود این، آن‌گونه که در خود کتاب مبرهن است، امر والا برحسب سه مقوله کم، کیف و جهت مورد بررسی قرار گرفته است؛ این درحالی است که «فیلوننکو» می‌گوید: «کانت، امر والا را نه به چهار دقیقه بلکه در واقع به دو [دقیقه] تقسیم می‌کند. وی از یک طرف امر والا ریاضی<sup>۲</sup> [به لحاظ کمی] و از طرف دیگر امر والا پویای<sup>۳</sup> طبیعت [به لحاظ کیفی] را از یکدیگر تمیز می‌دهد» با این ملاحظات، اکنون می‌توان به وجوه مشترک و تمایز «امر والا» و «امر زیبا» از منظر زیباشناختی پرداخت (همان، ۱۵۶).

### مشترکات میان امر زیبا و امر والا

وی در این زمینه در کتاب نقد قوه حکم ابتدا دو وجه اشتراک میان دو امر مذکور را ذکر می‌کند: «زیبا» از این جهت با «الا» مشترک است که هر دو به نفسه خوشایند هستند (A.Philonenko, 1972: 187). هیچکدام از «امر زیبا» و «امر والا» یک حکم حسی یا یک حکم تعیین‌کننده منطقی را به‌عنوان پیش‌فرض ندارند بلکه یک «حکم تأملی» را به‌عنوان پیش‌فرض دارند. در نتیجه، رضایت از آنها نه مثل رضایت از مطبوع وابسته به یک ادراک حسی است و نه مثل رضایت از خیر به مفهومی معین وابسته است.<sup>۴</sup> با وجود این پیوندی و نسبتی با مفاهیم، هرچند نامتعیین، دارند. پس رضایت با

1- Common sense  
2- The mathematic sublime  
3- The dynamic sublime

۴- یعنی ادراک حاصل از آن نه مانند ادراکات نظری برآمده از شهود تجربی و مقولات فاهمه است و نه مانند ادراک حاصل از اعمال مبادی والای اخلاقی در احکام عملی.

نمایش صرف عین یا با قوه نمایش پیوند دارد. بنابراین قوه نمایش با متخیله در شهودی معین هماهنگ با قوه مفاهیم فهم یا عقل و به عنوان ترقی دهنده آنها تلقی می‌شود. از این‌رود هر دو نوع حکم حکم شخصی و جزئی هستند با این حال خود را به عنوان احکامی با اعتبار کلی برای هر ذهنی اعلام می‌کنند و برای هر ادراک‌کننده‌ای معتبر به شمار می‌رود (کانت، ۱۳۷۷: ۱۵۶).

ملاحظه می‌شود که کانت در اینجا ضمن تمایز احکام ذوقی از احکام شناختی و اخلاقی، در عین حال ضرورتاً به ارتباط ادراک ذوقی با مفاهیم پیشینی - برای حصول کلیت مورد نیاز - اعتراف می‌کند. یقیناً نمی‌توان از این وضعیت دوگانه احکام ذوقی بنابر تقریر کانت چشم‌پوشی کرد.

### تفاوت‌های میان امر زیبا و امر والا

زیبا و والا با آنکه هر دو معطوف به احساس لذت هستند و نه شناخت شیء، با این همه تمایزهایی آشکار میان آن دو یافت می‌شود:

۱- «زیبا» در طبیعت مربوط به صورت شیء است و صورت مستلزم محدودیت است، ولی «والا» را می‌توان در یک شیء بی‌شکل یافت و فقدان صورت نیز فقدان محدودیت است. تا آنجا که در آن یا به انگیزه آن، نامحدودی و بیکرانگی (فقدان صورت) توأم با تمامیت تصور شود. پس به نظر می‌رسد زیبا را باید نمایش یک مفهوم نامعین فهم و «والا» را نمایش یک مفهوم نامعین عقل دانست. بنابراین «رضایت از زیبا» به تصور «کیفیت» و «رضایت از والا» به تصور «کمیت» پیوسته است. این دو رضایت، نوعاً نیز متفاوتند. «زیبا» مستقیماً احساس فزونی حیات را به همراه دارد و از میان این دو تنها «زیبا» با جاذبه‌ها و با بازی قوه متخیله سازگار است اما احساس «والا» لذتی است که فقط به‌طور غیرمستقیم و با واسطه دست می‌دهد. یعنی در اثر احساس وقفه‌ای موقت در نیروهای حیاتی و متعاقباً سر ریز نیرومندتر آنها ایجاد می‌شود و بنابراین به نظر می‌رسد به‌عنوان هیجان نه یک بازی، بلکه نتیجه هیجان چیزی جدی در فعالیت قوه متخیله است. در نتیجه با جاذبه ناسازگار است. کانت سپس نتیجه می‌گیرد که چون ذهن علاوه بر مجذوب شدن توسط عین، همیشه به تناوب واپس نیز رانده می‌شود، رضایت از والا چندان حاوی لذتی مثبت نیست بلکه بیشتر ستایش یا «احترام» را دربر دارد و بدین ترتیب شایسته است که لذتی منفی خوانده شود. کاپستون می‌گویند لذت حاصل از «امر زیبا» لذتی مثبت است که در تأمل آرام، مدت درازی ادامه می‌یابد اما امر عالی و «والا» به‌جای ایجاد لذت مثبت، موجب اعجاب و رعب است و تجربه آن مقرون با عاطفه است یعنی یک ممانعت موقت از قوه حیاتی و یک لبریزی شدیدتر آن در نتیجه این ممانعت.

۲- مهم‌ترین تمایز درونی میان «والا» و «زیبا» به یقین تفاوت زیر است:

اگر پیش از هر چیز «والا» را در اشیاء طبیعت مورد ملاحظه قرار دهیم، همیشه زیبایی طبیعت یک غایت و هدف‌مندی در صورت آن را به همراه دارد که به وسیله آن نیروی داوری ما گویی از پیش معین شده است و بدین ترتیب در خود یک متعلق رضایت را تشکیل می‌دهد. برعکس، آنچه در ما، بدون تعقل و فقط با ادراک صرف آن، احساس والا را برمی‌انگیزد البته ممکن است به لحاظ صورت چنین جلوه کند که برای نیروی داوری ما بی‌هدف، و با نیروی تصویر یا نمایش ما نامتناسب، و برای نیروی خیال ما جدال‌انگیز است با وجود این همانند چیزی والا مورد داوری است. پس می‌توان نتیجه گرفت که تعبیر نادرستی است اگر بگوییم این شیء در طبیعت والا است، اما می‌توانیم چیزهای بسیاری را در طبیعت زیبا بنامیم. عین مزبور قابلیت نمایش نوعی والایی را دارد که فقط می‌تواند در ذهن یافت شود زیرا والایی راستین و واقعی در هیچ صورت محسوس نمی‌تواند نهفته باشد بلکه فقط مربوط به ایده‌های عقل است که هر چند هیچ‌گونه تصویر یا نمایش متناسب با آنها ممکن نیست، درست بر اثر همین نامتناسبی که می‌توان آن را به نحوی محسوس تصویر کرد، در ذهن برانگیخته و احضار می‌شوند. پس اقیانوسی پهناور و متلاطم و برآشفته از طوفان را نمی‌توان والا خواند زیرا منظره‌ای هولناک و هراس‌انگیز است. و ذهن باید قبلاً سرشار از تصورات گوناگون باشد تا در برابر چنین منظره‌ای احساس کند که با چیزی والا مواجه است. زیرا که ذهن به وسیله آن وادار می‌شود که قلمرو حس را رها کند و مشتعل به تصوراتی گردد که متضمن قصد و غایت عالی‌تر است.

در ادامه کانت با تعاریف و تقسیماتی که در ارتباط با «امر والا» ذکر می‌کند، سعی دارد این تشابهات و تمایزات را به شکل روشن‌تری بیان کند و لذا به بسط بیشتر «تحلیل امر والا» می‌پردازد.

#### ب- در باب تقسیمات و تعاریف امر والا

کانت در *تقد قوه حکم* تقسیم‌بندی جدیدتری را نسبت به یافته‌های قبلی‌اش عرضه می‌کند و در ذیل آن به تعریف و بررسی امر والا می‌پردازد. او والایی را به «والای ریاضی»<sup>۱</sup> و والای پویا<sup>۲</sup> تقسیم می‌کند. اگر اولی را در طبیعت به مثابه «بزرگی» و «عظمت»<sup>۳</sup> (مطلق) بدانیم، دومی در طبیعت به مثابه «قدرت»<sup>۴</sup> خواهد بود. برای تمیز بیشتر این دو نوع والایی، تعاریف و تحلیل‌های کانت را مورد توجه قرار می‌دهیم:

---

1- Static Sublime  
2- Dynamic Sublime  
3- magnitude  
4- force

## والای ریاضی

در رابطه با «والای ریاضی»، کانت تعاریف متعددی را مورد ملاحظه قرار می‌دهد تا به تدریج تعریف کامل‌تری بدست آورد. وی در ابتدا والایی را چنین تعریف می‌کند: «والا به چیزی می‌گوییم که مطلقاً بزرگ باشد... [یعنی] چیزی که ماورای هر قیاسی بزرگ است» (Kant, 1987: 106). وقتی گفته می‌شود «چیزی مطلقاً بزرگ است»، بدون تردید، منظور این است که ما در حوزه پدیدارها نمی‌توانیم چنین بزرگی مطلق را جستجو کنیم زیرا بزرگی در این حوزه، همیشه نسبی است و هر بزرگی در قیاس با بزرگ‌تری قرار می‌گیرد. پس در همان ابتدا با این تعریف، حوزه امر والا را که موضوعی غیرپدیداری خواهد بود، مشخص می‌شود، یعنی حوزه‌ای که ما در آن نباید به دنبال ایجاد مبدئی برای شناخت باشیم. اما سوالی که در اینجا می‌توان مطرح کرد، که به چه اساس و معیاری چیزی مطلقاً بزرگ خوانده می‌شود؟ مطمئناً وقتی معیاری بیرونی و در طبیعت خارجی نمی‌توان در این زمینه یافت، پس تنها ملاکی که در نظر گرفته می‌شود، در درون ذهن ما خواهد بود. کانت، خود پاسخ می‌گوید:

«... اگر چیزی را نه فقط بزرگ بلکه مطلقاً از جمیع جهات بزرگ (بزرگ فراسوی هر مقایسه‌ای)، یعنی والا، بنامیم به زودی مشاهده می‌کنیم که مجاز نیستیم معیاری متناسب با آن را در خارج از آن جستجو کنیم بلکه این معیار را صرفاً باید در خود آن بجوییم. این یک بزرگی است که فقط با خودش مساوی است. از اینجا نتیجه می‌شود که والا را نه در اشیای طبیعت بلکه فقط در آینده‌های خودمان باید جستجو کنیم» (Ibid, 109).

وی در ادامه، تعریف ابتدایی خود را پیرامون «والای ریاضی»، به صورت دیگری مطرح می‌کند: «والا چیزی است که در قیاس با آن هر چیز دیگری کوچک است» (کانت، ۱۳۷۷: ۱۶۴). در خلال این تعریف هم، مجدداً به این موضوع اشاره می‌کند که در متعلقات حسی خود، نمی‌توان به چیزی دست یافت که «امر والا» خوانده شود، زیرا طبیعتاً و به هر شکل ممکن فقط با بزرگی نسبی در میان اشیاء مختلف روبرو می‌شویم. بنابراین «امر والا» را می‌باید در متعلقات قوه‌ای فوق محسوسات، همانند «قوه متخیله» و در ارتباط با قوه عقل جستجو نمود؛ زیرا «در قوه متخیله، حرکت به سوی نامتناهی» و «در قوه عقل، ادعای تمامیت مطلق» وجود دارد. قوه حاکمه تأملی نیز در ایجاد احساس قوه‌ای فوق محسوس دخیل است و به طور طبیعی از بعضی اشیاء خارجی و اعیان برای این احساس استفاده به عمل می‌آورد و همان‌طور که در تعریف قوه حاکمه تأملی آمده است - اگر چیزی داده شده باشد و قرار است کلی آن پیدا شود - در واقع، این قوه از بزرگی موجود در طبیعت بیرونی به بزرگی کلی‌تر و مطلق در درون خود

دست پیدا می‌کند. بدین ترتیب قوه حاکمه و قوه متخیله در ایجاد مبدئی برای تصور «امری مطلقاً بزرگ» (والای ریاضی) با یکدیگر همکاری می‌کنند. استنباطی که نهایتاً کانت از این مبحث به عمل می‌آورد، این است که امر والا، حالتی ذهنی است و نه عینی؛ و توسط تصویری معین که قوای حاکمه تأملی و متخیله در شکل‌گیری آن نقش دارند، ایجاد می‌شود. آخرین تعریف او در این قسمت این خواهد بود: «والا چیزی است که صرف توانایی تعقل کردن آن، قوای از ذهن را نشان می‌دهد که از هر معیار حسی فراتر می‌رود.» (همان، ۱۶۵).

### والای پویا

کانت، مبحث «والای پویا» را با تمایز «قدرت»<sup>۱</sup> از «قهر»<sup>۲</sup> آغاز می‌کند، بدین ترتیب که «قدرت قوای است برتر از موانع بزرگ» و «اگر بر مقاومت چیزی که خود دارای قدرت است غلبه کند، «قهر» نامیده می‌شود؛ و سپس می‌گوید: «طبیعت که در حکم زیباشناختی به مثابه قدرتی که هیچ قهری بر ما ندارد لحاظ شده است»، «والای پویا»ست (همان، ۱۷۸). بنابراین در «والای پویا» نخست، با مفهوم «قدرت» سروکار داریم و نه «قهر» که منجر به تسلط طبیعت و ضعف و احساس حقارت آدمی می‌گردد.

بدین ترتیب، هرچند که قدرت حوادث طبیعی مانند طوفان، رعد و برق و آتشفشان، برانگیزنده عجز و وحشت در انسان می‌شود اما این بدان معنی نیست که ما می‌باید تحت سیطره قدرت طبیعت واقع شویم. احساس عجز و وحشت، تنها از این جهت «امر والای پویا» را در انسان ترغیب می‌سازد که موجب می‌گردد انسان به واسطه قدرت طبیعت، قدرتی بالاتر را در درون خود احساس کند یا به عبارت دیگر، آدمی به جای آنکه «امر والا» را در طبیعت بجوید در اراده درونی خود جستجو می‌کند. با این وصف، بدون در نظر گرفتن این جنبه درونی انسان، درک عظمت بیرونی در طبیعت ناممکن است و در نتیجه انسان‌های زبون و جبون، از درک زیبایی بیرون نیز محروم‌اند و لذا اگر کانت می‌گوید: «از این رو قوه داوری زیبایی‌شناختی فقط تا جایی می‌تواند طبیعت را به مثابه قدرت و در نتیجه به مثابه والای پویا ارزیابی کند که [طبیعت] موضوع ترس تلقی می‌شود» (همان).

و به دنبال آن نیز توضیح می‌دهد: «کسی که بترسد به هیچ وجه نمی‌تواند درباره والا در طبیعت داوری کند. همان‌طور کسی که اسیر امیال و ذائقه باشد نمی‌تواند درباره زیبا داوری کند» (همان، ۱۷۹). بدین جهت است که از وحشتی که به‌طور جدی سراسر وجود آدمی را دربر می‌گیرد، نه درک زیباشناختی و نه رضایت درونی حاصل نخواهد شد. زمانی که ما از جایگاه امنی، مشاهده‌گر

1- The force (Das Macht)  
2- ascendancy

قدرت‌نمایی حوادث طبیعی همچون گردباد، آتشفشان با آثار ویرانگرش باشیم، مطمئناً با جذابیت بیشتری همراه است، به گونه‌ای که تحت تأثیر نیروی مقاومت‌ناپذیری در درون خود قرار می‌گیریم که می‌تواند از قدرت طبیعت هم فراتر رود!

همان‌طور که قبل از کانت، «ادموند برک»<sup>۱</sup>، «صیانت نفس» را در ارتباط با والایی مطرح نمود، کانت نیز اعتقاد دارد که در وهله نخست، قدرت طبیعت، انسان را به‌عنوان موجودات طبیعی وادار می‌کند تا ناتوانی جسمانی خود را تصدیق کند ولی در همان حال، نیرویی را بر او مکشوف می‌سازد که می‌تواند خود را مستقل از طبیعت داوری کند و علاوه بر آن، یک برتری بر طبیعت را که بر پایه آن نوعی صیانت نفس بنا می‌شود که از آن نوع صیانت نفس که می‌تواند در معرض هجوم و خطر طبیعت بیرون از ما قرار گیرد کاملاً متفاوت است (همان، ۱۸۰). رسیدن به صیانت نفس موجب می‌گردد که آدمی در هیچ حالتی و در برابر هیچ قدرتی حتی در صورت مغلوب شدن، احساس حقارت و خواری نکند. در این موقع است که کانت، استنباط اصلی خود را از «والای پویا» ارائه می‌کند و بر این موضوع تأکید می‌ورزد که: «... دلیل والا شمردن طبیعت در داوری‌های زیبایی‌شناختی ما این نیست که در ما ترس را برمی‌انگیزد بلکه این است که نیرویی را (که طبیعت نیست) در ما فرا می‌خواند که به واسطه آن می‌توانیم چیزهایی را که پروایشان داریم (نعمات، سلامتی و زندگی) کوچک بیانگاریم... بنابراین طبیعت در اینجا فقط به این دلیل والا خوانده می‌شود که قوه متخیله را به نمایش آن مواردی برمی‌کشد که به ذهن امکان می‌دهند والایی خاص تعیین خود را حتی نسبت به طبیعت احساس کند» (همان، ۱۸۱-۱۸۰).

کانت بر همین مبنا، مردان جنگاوری را که در صحنه نبرد، بدون هیچ هراس و وحشتی با قدرت به مصاف خطر می‌روند، نسبت به مردان سیاسی، درخور «حکم زیبایی‌شناختی امر والا» می‌داند و به طور کلی خود جنگ را در مقایسه با صلح، والاتر می‌داند زیرا به زعم وی، یک صلح طولانی مایه بزدلی و خودپرستی زبونه می‌گردد و مردمان را به خواری سوق می‌دهد. او با این اصل که اگر ترس و وحشت بر انسان مستولی گردد به گونه‌ای که همواره قدرتی برتر را بر خود مسلط احساس کند، حاصلی جز انقیاد و ضعف و خواری در پی ندارد و نمی‌تواند امری والا خوانده شود؛ در مورد دیگر امور همچون اسطوره و خرافه، تمایز قائل می‌گردد و توضیح می‌دهد که در خرافه‌پرستی، آدمی جز ترس و اضطراب از خداوند که اراده او را به قید و بند درمی‌آورد و در نهایت به چاپلوسی و جلب عنایت می‌کشاند، حاصل دیگری ندارد؛ زیرا در خرافه، احترامی به والایی وجود ندارد و همه چیز تنها به واسطه ترس و وحشت است، درحالی که در بنیان مذهب چنین نیست و انسان در خود،

1- E. Bruke (1729-1797)

والایی نیتی متناسب با اراده ذات خداوندی را جستجو می‌کند و بر ترس و وحشت ناشی از حوادث طبیعی چیره می‌گردد و دیگر طغیان خشم خداوندی را در آن نمی‌بیند (همان، ۱۸۳). بدین ترتیب فقط چیزی را واقعاً می‌توان «والا» تلقی کرد که ما را به نحو درونی به نوعی تسلط و پیروزی بر یک مانع بزرگ واقف می‌سازد. در این احساس، خوف و رجاء با هم همراه هستند و اراده به نحو اجتناب ناپذیر بر نفسانیات فائق می‌آید. پس در حدّ سستی و زبونی نمی‌توان از «امر والا» سخن گفت (مجتهدی، ۱۳۸۶: ۱۸۱).

پس می‌توان گفت که «والای پویا»، نیرویی است که در مواجهه با قدرت طبیعت، در درون خودمان بیدار می‌گردد و گذا از «ترس و وحشت» به «شجاعت» و «دلیری» و از «خرافه» به «مذهب حقیقی» را میسر می‌سازد و ما را به قضاوتی متأملانه پیرامون امور فوق محسوس وادار می‌سازد. کانت خود نیز، موکداً بیان می‌دارد که: «والا نه در هیچ یک از اشیای طبیعت بلکه در ذهن ما جای دارد تا جایی که بتوانیم آگاه شویم که از طبیعت درونی و بنابراین از طبیعت بیرون خود برتریم... فقط با فرض ایده والا در خودمان و بالنسبه با آن است که می‌توانیم به تصور والایی آن ذاتی [خدا] نائل شویم که نه صرفاً به واسطه قدرتی که در طبیعت به نمایش می‌گذارد بلکه بیشتر به واسطه قوه نهفته در ما برای داوری بدون ترس درباره آن و والاتر دانستن تعیین خودمان نسبت به آن، احترامی درونی را در ما برمی‌انگیزد» (همان، ۱۸۴-۱۸۳).

اکنون جا دارد به نسبت میان «قوه حاکمه» و «قوه متخیله» در درک زیباشناختی امر والا نظری بیفکنیم.

### ج- نقش «قوه خیال» در تصور امر والا

به لحاظ تاریخی، بعد از اینکه «شافتسبری»<sup>۱</sup>، متخیله (یا تخیل) را به عنوان قوه‌ای مستقل در زیبایی‌شناسی شهودی خود در نظر گرفت؛ کانت نیز از این قوه، در توجیه نظام فلسفی خود استفاده نمود.

همان طور که قوه متخیله در نقد اول و در جهت معرفت‌شناسی، عملکرد خاصی دارد، به گونه‌ای که با عمل شاکله‌سازی<sup>۲</sup>، ارتباط حس و فاهمه را میسر می‌سازد. در نقد سوم هم نقش این قوه در تصور امر زیبا و والا، بسیار حائز اهمیت می‌باشد؛ هرچند که تفاوت آشکاری در نقش قوه متخیله در این دو نقد وجود دارد. می‌توان گفت بنا به دیدگاه کانت، شناخت بدون یک «توافق بهنجار»<sup>۳</sup> میان فاهمه و متخیله وجود ندارد و قوه متخیله، طبق مفهومی از فاهمه،

1- Shaftesbury (1671-1713)  
2- Schematism  
3- Normal accord

شاکله سازی می‌کند؛ اما می‌باید به درستی، این «توافق بهنجاری» را از هماهنگی و سازش این دو قوه در زیبایی‌شناسی متمایز کرد. در شناخت، متخیله به نفع فاهمه کار می‌کند، در حالی که در هنر و زیبایی‌شناسی، فاهمه به شیوه‌ای، کارکردی به نفع متخیله دارد و در هنر، قوه متخیله، شاکله سازی را بدون مفهوم انجام می‌دهد (Bowers, 1939: 128). جان کلام کانت در اینجا چنین است که در عرصه شناخت نظری، «فاهمه» بر «متخیله» غلبه داشته، به طوری که شاکله‌های قوه خیال به آهنگ و نظم فاهمه عمل می‌کنند ولی در عرصه هنر و زیبایی‌شناسی، گویی غلبه یکی بر دیگری مطرح نیست، بلکه همکاری و مساعدت این دو با یکدیگر در میان است. ظاهراً کانت در اینجا دغدغه محدودیت و ناکارآمدی قوه خیال که منشأ نبوغ و در نتیجه تولید اثر هنری است را داشته است.

از سوی دیگر در خودتقد سوم هم، دو کارکرد متفاوت برای قوه متخیله لحاظ می‌شود؛ در «حکم زیبایی‌شناختی» درباره «امر زیبا»، این قوه به طور هماهنگ و آرام با فاهمه کار می‌کند در حالی که پیرامون «امر والا»، ذهن با جنبشی همراه می‌شود که قوه متخیله در تعارض و عدم هماهنگی با قوه عقل قرار می‌گیرد. پس در حکم زیبایی‌شناختی درباره امر والا، می‌باید سازوکار قوه متخیله در ارتباط با قوه عقل، مورد بررسی قرار گیرد:

در قوه متخیله، دو عمل انجام می‌گیرد: ۱- دریافت (ادراک صرف شهودی)<sup>۱</sup> و ۲- تلفیق (ادراک ترکیبی)<sup>۲</sup>. در عمل «دریافت»، قوه متخیله توانایی لازم را دارد که بسط یافته و تابی‌نهایت پیش رود و بنابراین امکان درک و احساس امر والا، بدین جهت است که با رضایت ملازم می‌گردد. کانت، خود در تحلیل این امر، می‌گوید:

«رضایتی که به واسطه قوه حاکمه تأملی درباره امر والا حاصل می‌شود، رضایتی همانند رضایت از زیبا، از عین نیست (زیرا در اینجا عین می‌تواند فاقد صورت باشد) بلکه رضایتی است که از بسط خود قوه متخیله ناشی می‌شود» (کانت، ۱۳۷۷: ۱۶۳).

اما در عمل «تلفیق»، متخیله از خود ناتوانی نشان می‌دهد و هرچه بیشتر تلاش کند، بیشتر با عدم کفایت و محدودیت همراه می‌گردد.

رابطه میان دو عمل «دریافت» و «تلفیق» بدین صورت است که هرچه دریافت پیش‌تر می‌رود، تلفیق دشوارتر می‌گردد؛ به‌عنوان نمونه در رابطه با دریافت «بزرگی» در طبیعت که احساس «والای ریاضی» را برمی‌انگیزد، با پیشروی به سمت مقیاس‌های بزرگ‌تر، به منظور تخمین بزرگی (مطلق) در حکم زیبایی‌شناختی، به جایی می‌رسیم که تصورات جزیی شهود

1- apprehension  
2- comprehension



حسی که در آغاز دریافت شده بودند، در متخیله شروع به ناپدید شدن می‌کنند؛ یعنی با وجود این‌که در عمل تلفیق، کفایت لازم را ندارد ولی همواره به دریافت‌های بیشتری روی می‌آورد و همان‌طور که کانت بیان می‌کند:

«بنابراین همان قدر در یک سمت از دست می‌دهد، در سمت دیگر بدست می‌آورد و در تلفیق، حداکثری وجود دارد که نمی‌تواند از آن فراتر رود» (Ibid, 110).

وی در ادامه، چگونگی نحوه دریافت «بزرگی» و عمل تلفیق آن را به واسطه متخیله، با مثالی در مورد اهرام ثلاثه مصر، تشریح می‌کند:

«انسان برای دریافت کامل تأثیر عاطفی حاصل از بزرگی اهرام باید از نزدیک شدن بیش از حد به آنها و نیز از دور شدن بیش از حد از آنها اجتناب کند. زیرا اگر بیش از حد دور باشیم اجزایی که باید دریافت کنیم (سنگ‌هایی که روی یکدیگر قرار دارند) فقط به طرزی مبهم تصور می‌شوند و تصور آنها هیچ تأثیری بر داوری زیبایی‌شناختی ذهن نمی‌گذارد. اما اگر بیش از حد نزدیک باشیم چشم، زمان معینی لازم دارد تا دریافت [هرم] از قاعده تا رأس آن را کامل و در این حالت همیشه بخشی از دریافت‌های اولیه قبل از آنکه نیروی متخیله دریافت‌های بعدی را کسب کرده باشد زایل می‌شوند و بنابراین تلفیق آنها هرگز کامل نیست». (کانت، ۱۳۷۷: ۱۶۷).

در نهایت، نتیجه‌ای که از این تعارض میان دو قوه، حاصل می‌شود، با مشهود شدن برتری تعیین قوه عقل بر بزرگ‌ترین قوه حسی ما همراه خواهد بود. به دلیل عدم کفایت قوه متخیله در عمل «تلفیق» یعنی در تخمین زیباشناختی بزرگی و برتری قوه عقل در تخمین همان بزرگی، عدم هماهنگی و عدم توافق را میان این دو قوه، ایجاد می‌کند و نشان می‌دهد که آنچه از طبیعت بیرونی متعلق حس قرار می‌گیرد، از نظر عظمت و بزرگی یا قدرت، در نسبت با ایده‌های عقلی که تعیین حقیقی انسانی است، کوچک شمرده می‌شود. از اینجاست که احساس والا در طبیعت، در عین حال که حکمی زیباشناختی را در پی دارد، هیچ‌گونه مفهوم معین از عین را در شالوده خود دخیل نمی‌بیند و «صرفاً بازی ذهنی قوه متخیله و عقل را به واسطه همان اختلافشان هماهنگ تصور می‌کند (...)» [و] این احساس را ایجاد می‌کند که ما عقل محض قائم به ذات، یا قوه‌ای برای تخمین بزرگی داریم که برتری آن جز به وسیله عدم کفایت قوه متخیله که خود در نمایش بزرگی‌ها (بزرگی‌های اعیان محسوس) مرزی ندارد، نمی‌تواند مشهود شود» (همان، ۱۷۶-۱۷۵).

در نتیجه برتری قوه عقل به نوعی نشان می‌دهد که احساس والا در طبیعت، احترام به تعیین خود ماست که به خطا آن را به عینی از طبیعت منتسب می‌کنیم و این خود یکی از نتایج مهم تأمل کانت درباره مبادی احکام ذوقی است.

نکته دیگری که در این زمینه قابل ذکر است، احساس المی است که از عدم توافق این دو قوه به وجود می‌آید و غایت‌مندی ذهنی را به دنبال خواهد داشت. «ژیل دولوز»<sup>۱</sup> در رساله فلسفه نقدی کانت، در این رابطه تفسیری ارائه می‌دهد مبنی بر اینکه، «... والا حاکی از یک رابطه ذهنی مستقیم میان متخیله و عقل است، اما رابطه‌ای نه بر اساس هماهنگی میان نیاز عقل و توان متخیله. بنابراین قوه متخیله آزادی خود را از دست می‌دهد و با رسیدن به مرزها و محدوددهای توانش سبب می‌شود که احساس والا برخلاف احساس زیبا، احساسی از الم باشد» (Deleuze, 1977: 31- 32).

وی تحلیل خود را چنین ادامه می‌دهد: «اما در بطن عدم توافق، توافق و در بطن الم، لذت پدیدار می‌شود، زیرا وقتی متخیله در مقابل چیزی قرار بگیرد که از همه مرزهای او تجاوز می‌کند، در این صورت خود او نیز البته به شیوه‌ای منفی مرزهای خود را زیر پا می‌گذارد و از دسترس ناپذیری ایده عقلی برای خود تصویری می‌سازد و حتی این دسترس ناپذیری را همچون چیزی موجود در طبیعت محسوس تصور می‌کند. بدین ترتیب نه فقط عقل بلکه تخیل نیز «تعینی فوق محسوس» پیدا می‌کند و در این توافق، که این بار با احساس لذت توأم است، نفس وسعت پیدا می‌یابد و همچون وحدت فوق محسوس همه قوا جلوه‌گر می‌شود. بنابراین احساس والا تنها پیش‌فرض گرفته نمی‌شود بلکه در ناهماهنگی ایجاد می‌شود. از این رو حس مشترکی که به والا مربوط می‌شود نسبتی به پرورش و فرهنگ دارد که آن را متقوم می‌کند» (Ibid, 33).

مناسبت خاص قوه متخیله در ارتباط با قوه عقل و ایده‌های عقلی، ایجاب می‌کند تا کانت در ادامه تحلیل خود، به تعریف دیگری در باب امر والا دست یابد؛ و لذا می‌گوید:

«والا، عینی (از طبیعت) است که تصورش، ذهن را وادار می‌کند دسترس ناپذیری طبیعت را به مثابه نمایش ایده‌ها تعقل کند» (کانت، ۱۳۷۷: ۱۸۸).

آخرین دستاورد تأمل کانت درباره «امر والا»، پیوندی است که در نقد سوم میان این معنا و حوزه اخلاق بر حسب مقوله جهت برقرار می‌گردد.

می‌دانیم که کانت در نقد دوم یعنی در نقد عقل عملی با این عبارت که «دو چیز جان را از اعجاب و تحسین که همواره فزونی می‌گیرد سرشار می‌کند: آسمان پرستاره بالای سر من، و قانون اخلاقی در درون من» (کارل یاسپرس، ۱۳۷۵: ۲۱۰)، به نوعی به پیوند احساس امر والا با اخلاق و ایده‌های اخلاقی اشاره کرده است. اینک در نقد سوم و در ادامه تحلیل‌هایی که در باب امر والا عرضه می‌کند، این پیوند و ارتباط را محکم‌تر ساخته و مورد تأکید بیشتری قرار می‌دهد. در ضمن

۱- Gilles Deleuze: متفکر پست‌مدرن قرن بیست (۱۹۹۵-۱۹۲۵) فرانسه است.

این تحلیل، کانت به تمایزی دیگر بیان «امر والا» و «امر زیبا» به لحاظ کلیت و شمول آنها اشاره می‌کند که در جای خود حائز اهمیت است.

وی مبحث حکم درباره امر والا را برحسب «جهت» که از اصلی‌ترین دقایق نقد قوه حکم به شمار می‌آید، با اخلاق پیوند می‌زند: بدین ترتیب که حکم درباره امر زیبا در قلمرو طبیعت، با کلیت و شمول نظر دیگران همراه بود اما در رابطه با حکم درباره والا، چنین کلیت و همگانی بودن، به سادگی وجود ندارد و دستیابی به آن مستلزم «قابلیت ذهن برای پذیرش ایده‌های اخلاقی» است. انسان بدون چنین توانایی ذهنی، نمی‌تواند به احساس والایی دست یابد، آنطور که خود تشریح می‌سازد:

«درواقع بدون رشد و تکامل ایده‌های اخلاقی، چیزی که ما، یعنی کسانی که در اثر پرورش آماده شده‌ایم، آن را والا می‌خوانیم برای آدم عامی فقط وحشتناک جلوه می‌کند. او در آیات قدرت طبیعت با ویرانگری و مقیاس عظیم نیروی آن در قیاس با قدرت ناچیز خویش، برای کسی که در معرض آن است فقط مصیبت، بلا و بینوایی می‌بیند» (کانت، ۱۳۷۷: ۱۸۵).

تفصیل شایسته مناسب میان «امر والا» و «مبادی فعل اخلاقی» از نظر کانت را باید به مجال دیگری واگذاریم.

### نتیجه‌گیری

بی‌تردید تفکیک و تمایز کانت در خصوص مقولات «امر زیبا» و «امر والا» در ذیل تفکیک «حکم زیباشناختی» از «حکم غایت‌شناسی» حاکی از نبوغ مؤلف نقد قوه حکم در تشخیص دقیق مقتضیات حوزه آفرینش‌های هنری و داده‌ها و اجزای آن است. دست کم توفیق کانت در تقریر موارد سه‌گانه:

۱- تمایزات میان احکام علمی، اخلاقی و تأملی؛

۲- تمایزات میان قوای فهم، میل و بهجت ناشی از احساس لذت و الم؛

۳- نقش طبیعت در انگیزش صور مختلف زیبا و والا.

انکار ناپذیر و تحسین برانگیز است و به‌ویژه در آنجا که به تمایز «والای ریاضی» از «والای پویا» و استنتاج مبدأ درونی عظمت و هیبت - یعنی خودآگاهی و اراده - نایل گردیده، قدرت و نفوذ فکر خود را به نمایش می‌گذارد. وقتی می‌گوییم «نفوذ فکر»، مراد تأثیر بی‌بدیل همین عنصر «اراده» است که در حوزه مطالعات زیباشناختی معاصر به نحو عام و در اخلاف فکری او - یعنی متفکران رمانتیک آلمانی و فیلسوفان ایده‌باور قرون ۱۸ و ۱۹ همان دیار - به نحو خاص کاملاً آشکار است، ولی در عین حال

جستارهای دقیق فیلسوف در کشف مبادی هر یک از انحای درک هنری، ناخواسته او را به میدان برخی قضایای دو یا چند وجهی و در نتیجه توجیحات تکلف آمیز می‌کشاند که لااقل مخاطب کنجکاو و هوشمند را مجاب نمی‌سازد. شاید باز کردن باب «دیالکتیک» در هر یک از احکام زیباشناختی و غایت‌شناختی نیز ناشی از همین تقید فیلسوف بوده باشد، با این تفاوت که برای خروج از دیالکتیک نقد اول و تعارض احکام علمی، عقل عملی و ساختار ماتقدم آن بتواند توجیه مناسب باشد، ولی می‌توان سؤال کرد که مصنف نقد سوم چه راه حلی برای خروج از دیالکتیک احکام ذوقی پیشنهاد کرده است؟ از این گذشته تقریر کانت درباره مناسبت میان «مقولات فاهمه» و «قوه خیال» در صدور احکام کلی زیباشناختی از ابهامات فراوانی برخوردار است که احیاناً خود فیلسوف نیز از این بابت ناخشنود است.

### منابع

- ۱- کانت، امانوئل، *نقد قوه حکم*، عبدالکریم رشیدیان، تهران، نشر نی، ۱۳۷۷.
- ۲- یاسپرس، کارل، *کانت*، میر عبدالحسین نقیب‌زاده، تهران، انتشارات طهوری، ۱۳۷۵.
- ۳- بووی، اندرو، *زیبایی‌شناسی و ذهنیت*، فریبرز مجیدی، تهران، فرهنگستان هنر، ۱۳۸۵.
- ۴- کورنر، اشتفان، *فلسفه کانت*، عزت‌الله فولادوند، تهران، خوارزمی، ۱۳۷۶.
- ۵- مجتهدی، کریم، *افکار کانت*، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۶.
- 6- Bowers, D.F. *the Heritage of Kant*, Princeton, 1939.
- 7- Cassirer, H.W. *A Commentary on Kant's Critique of Judgment*, London, 1938.
- 8- Deleuze, Gilles, *La Philosophie Critique de Kant*, Paris, 1977.
- 9- Philonenko, A., *L'oeuvre de Kant*, Paris, 1972.
- 10- Kant, I, *Critique of Judgment*, Trans, by W.S. Pluhar, Hackett, 1987.
- 11- Crowther, P. *The Kantian Sublime: From Morality to Art*, Oxfore University Press, 1989.